



به تموکن رفتند:

مشاهداتی از بوشهر، برازجان و سفرهای زمینی بین خلیج فارس و پایتخت‌های هخامنشیان*

دنیل تی. پاتس^I

نوع مقاله: پژوهشی؛ صص: ۷۳ - ۵۳
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۱
شناسه دیجیتال (DOI): 10.30699/PJAS.6.19.53



چکیده

در سال‌های اخیر محوطه‌های هخامنشی ناحیه برازجان توجه زیادی را به خود جلب کرده است و شناسایی آن‌ها با تموکان ایلامی/تائوسی یونانی مورد اقبال قرار گرفته است. با این حال جدای از جذابیت معماری این محوطه‌ها، موقعیت آن‌ها در امتداد مسیری که بعدها به گذرگاه مهمی برای پیوند خلیج فارس به فلات ایران تبدیل شد، قابل توجه است. اگر بین سواحل خلیج فارس به شیراز و یا پایتخت‌های پیشین هخامنشی (پاسارگاد و تخت جمشید) سفر کنید، برازجان اولین مرحله برای مسافرانی است که در این مسیر حرکت می‌کنند. این پژوهش برخی از جنبه‌های ترابری سفر بین برازجان و ارتفاعات و همچنین تغییرات اقلیمی را که مسافران در بیشتر ایام سال تجربه می‌کنند بررسی می‌کند. دشواری‌های پیمایش مسیر با گزیده‌هایی از روایت‌های مسافران قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم م، نشان داده شده است. مزایای شروع یا پایان سفر در شیف، برخلاف بوشهر با ذکر نمونه‌های متعدد مورد بحث قرار گرفته است. همچنین اهمیت قاطرها به عنوان حیوانات بارکش در طول مسیر مورد تأکید قرار گرفته و در نهایت، پیامدهای شواهد ارائه شده برای زمینه‌رو به رشد مطالعات عینی مورد تأکید قرار می‌گیرد.

کلیدواژگان: خلیج فارس، برازجان، ایلامی، هخامنشی، تموکانی، مسافران.

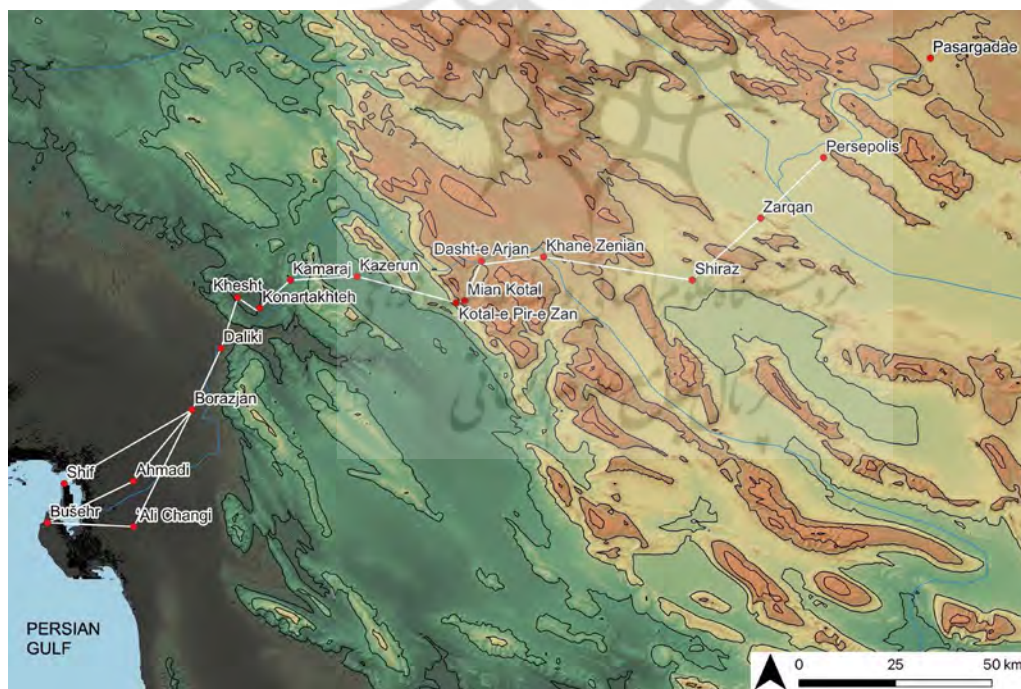
*. مقاله حاضر از سوی نویسنده به زبان انگلیسی نگارش و ارسال شده و خلاصه آن به فارسی ترجمه گردیده است؛ جهت اطلاع از کامل مقاله به بخش انگلیسی مراجعه نمایید.

I. استاد باستان‌شناسی و تاریخ خاور نزدیک، مؤسسه مطالعات جهان باستان، دانشگاه نیویورک، نیویورک، امریکا.
daniel.potts@nyu.edu

مقدمه

«آر تی هالوک، توماکان» ایلامی و «تائوس» یونانی را پیش از کاوش و انتشار اولیه مجموعه‌های معماری تاریخی نزدیک برازجان (سنگ سیاه، بردک سیاه و چرخاب) شناسایی کرده است؛ اگرچه «راولینسون» پیشنهاد کرده که «کاخ هخمنی تائوسه، که از استرابون نقل کرده است، احتمالاً در بخش امروزی دالکی بوده است، جایی که تپه‌ای زیبا، با قدمت و با ظاهری بزرگ وجود دارد»، اکثر پژوهشگران امروزه پذیرفته‌اند که «تموکن-تائوسه» (Tamukkan/Taocê) را باید یکی دانست. محوطه‌های برازجان به دلیل کاوش‌های محدود، کارکرد(ها) و گاه‌شماری این محوطه‌های مهم هنوز به درستی مشخص نشده است؛ اما داده‌های شمایل‌نگاری، معماری و کتیبه‌نگاری حاکی از فعالیت ساختمانی و استفاده منظم از این منطقه از سلطنت «کوروش» تا «داریوش»، «خشایارشا» و احتمالاً فراتر از آن را می‌کند.

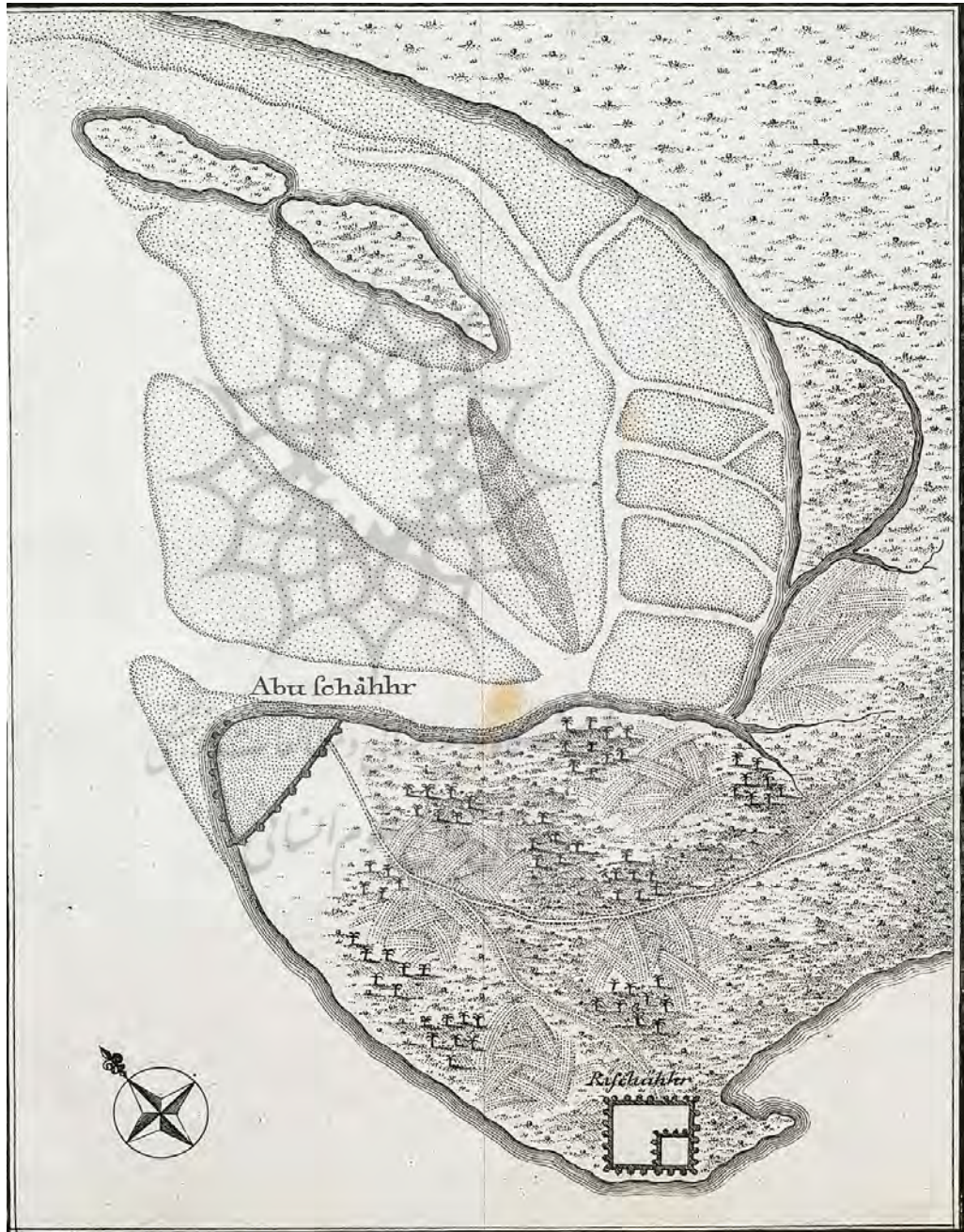
بrazجان در مسیر اصلی ارتباط بوشهر به شیراز قرار دارد (تصویر ۱). همان‌طور که «مکلین» در سال ۱۹۰۴ م.، اشاره کرد که «تنها مسیر مهم از طریق برازجان و کازرون به شیراز است»، برای اکثر مسافران، برازجان یا آخرین توقف در مسیر از ارتفاعات به سواحل خلیج فارس بود، یا اولین ایستگاهی بود که در مسیر مقابل قرار داشت. از این رو مجموعه برازجان در دوره هخامنشیان پذیرای مسافرانی بوده است که پس از عبور از خلیج فارس یا بالا رفتن با کشتی و فرود در ساحل، اولین مرحله زمینی سفر خود به شمال را به پایان رسانده بودند؛ یا بالعکس، مجموعه برازجان جایی بود که مسافران آخرین شب خود را قبل از طی کردن فاصله باقی‌مانده تا ساحل و سوار شدن به کشتی به مقصد جنوب بابل یا نقاط جنوب در آن سپری کردند.



تصویر ۱. نقشه توقفگاه‌های اصلی در مسیر بین بوشهر و شیراز که تخت جمشید و پاسارگاد را نشان می‌دهد (با اجازه دکتر آندریا اسکوییتی، مونیخ).

این واقعیتی است که سلف ایلامی بوشهر، لیان، احتمالاً به عنوان دروازه دریایی به ارتفاعات انشان عمل می‌کرده است و این تصور را وسوسه‌انگیز می‌کند که مسیر لیان به انشان یا تموکن به پارسا همیشه گذرگاه اصلی فارس به خلیج فارس بوده است. با این حال فلات ایران در برخی از دوره‌ها به وضوح

این گونه نبود؛ به عنوان نمونه، در دوره صفویه، بندرعباس اصلی ترین بندر ورودی خلیج فارس برای کالاهایی بود که مقصد آن بازارهای فلات ایران بود. در واقع هنگامی که «کارستن نیبور» در سال ۱۷۶۵ م. از بوشهر بازدید کرد (شکل ۲)، اظهار داشت که تا سال ۱۷۳۵ م.، که «نادرشاه» تصمیم گرفت آن را مقر نیروی دریایی بسیار تحسین شده خود قرار دهد، اما هرگز متوجه نشده بود که بوشهر روستایی بی اهمیت بوده است؛ هرچند این گفته کاملاً صحیح نیست. حیاط نیروی دریایی نادرشاه در شهر ریشهر، در شش کیلومتری جنوب بوشهر، پیش از آن در زمان شاه عباس اول یک اسکادران متشکل از ۱۰۰ فروند شناور را در ریشهر نگه داشته بود تا با آنها به کشتی های بصره حمله کنند.



شکل ۲. نقشه کارستن نیبور، «Grundris der Gegend um Abu schähhr» که به وضوح تمایز بین سکونتگاه بوشهر، در منتهی الیه شمال غربی شبه جزیره، و قلعه ریشهر، در جنوب را نشان می دهد (برداشت از: Niebuhr 1778: Tab. 16).

با وجود نوسانات اهمیت منطقه بوشهر و مناطق دورافتاده آن در طول زمان، به نظر می‌رسد محققان در تشخیص اهمیت مجموعه برازجان اتفاق نظر دارند. در اینجا قصد من این نیست که این بحث را به چالش بکشم، اما شایان توجه است که هیدروگرافی، اقلیم و محیط منطقه برازجان و ضرورت‌های توپوگرافی سفر بین فلات ایران و سواحل چه معنایی برای جمعیت‌گذرای منطقه دارد؟ چه بوروکرات‌ها و مسافران سلطنتی که از آنجا عبور می‌کردند و چه کارگرانی که برای کار در پروژه‌های ساختمانی در دوره هخامنشی آورده می‌شدند، در متون میخی گواهی شده‌اند. آن‌چه در ادامه می‌آید، به منظور آغاز گفت‌وگویی درباره برخی عوامل بحرانی و غالباً نادیده گرفته شده است که بر همه کسانی که در دوران باستان در بوشهر و مناطق پس‌زمینی آن رفت‌وآمد می‌کردند و مسیری را که این بخش از ساحل را به فلات ایران پیوند می‌داد دنبال می‌کردند، تأثیر می‌گذاشت.

رسیدن به برازجان

اکثر پژوهشگران معتقدند که قدیمی‌ترین بقایای بنای تاریخی مجموعه برازجان در زمان سلطنت کوروش ساخته شده است. به نظر می‌رسد کوروش، کمبوجیه، داریوش، خشایارشا و شاید دیگر شاهان و مقامات هخامنشی و هم‌چنین کارگران کار اجباری (بی‌جیره و مواجب)، از بابل به برازجان و یا از طریق آن، همان‌طور که کتیبه‌های بابلی نشان می‌دهند، به فلات ایران سفر کرده‌اند. به‌گواهی اسناد استحکامات تخت جمشید همان شرایط محیطی و اقلیمی را که مسافران قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، تجربه کرده‌اند، می‌توان برای دوره هخامنشی نیز فرض کرد؛ بنابراین دیدن آن‌چه مسافران در قرون اخیر در مورد سفرهای خود به منطقه برازجان و از طریق آن می‌گویند، آموزنده است.

بوشهر یا یکی از پیشینیان تاریخی آن (لیان، ریشهر) به‌طور سنتی نقطه دریایی (نه بندر) ورودی دشتستان و منطقه برازجان بوده است. گرچه بوشهر در نهایت نقشی را که بندرعباس قبلاً از آن برخوردار بود برعهده گرفت، اما «بدون بندر، بلکه تنها یک جاده باز بود» دشواری حتی نزدیک شدن به ساحل در نزدیکی بوشهر در مسیرهای کشتیرانی «هورسبورگ»، زمانی که او خاطرنشان کرده «کشتی در حال رسیدن است» تأکید شده است. بوشهر با باد شدید جنوبی، نباید در مسیر بیرونی لنگر بیندازد، جایی که هیچ پناهگاهی در برابر چنین بادی وجود ندارد، و نقطه کم عمق پهناور بین نقطه روهیلا و مسیر، ساحلی را تشکیل می‌دهد. «شمال غرب مستقیماً به بوشهر می‌وزد، و هنگامی که باد جنوبی قوی باشد، شمال غربی با خشونت تقریباً مضاعف انتظار می‌رود؛ بنابراین مسیر بدی است، با هریک از این بادهای همان‌طور که «بینینگ» در سال ۱۸۵۷ م.، اشاره کرد، «کشتی‌ها با هر اندازه بزرگ مجبورند در مسیر، در سه مایلی شهر بخوابند، زیرا صخره‌ها و سواحل شنی مانع از آن می‌شوند». این را که آیا این محدودیت‌ها در دوره هخامنشی، زمانی که کشتی‌های بادبانی در خلیج فارس احتمالاً همگی نسبتاً کوچک بودند، وجود داشته یا خیر؟ به‌سختی می‌توان تشخیص داد؛ با این حال با توجه به موانع دریایی موجود در آب‌های اطراف بوشهر، فرود افراد و مواد ممکن است دشوار بوده است.

علاوه بر این نباید تصور کرد که در دوره هخامنشی، شبه‌جزیره بوشهر لزوماً بارانداز و اسکله ارجح برای کالا، مسافران یا کارگرانی بود که به سمت سرزمین مقصد در نزدیکی برازجان و چه مکان‌های دورتر مانند پاسارگاد و تخت جمشید می‌رفتند. پیاده‌شدن افراد و پیاده کردن تدارکات احتمالاً در شمال به‌عنوان نمونه در شیف رخ داده باشد (به ادامه مراجعه کنید). مشکلات دسترسی از بوشهر به سرزمین مقصد بارها بیان شده است. «جیمز جاستینین موریر» که برای اولین بار در سال ۱۸۰۸ م.، از بوشهر دیدن کرده است، خاطرنشان کرده که این شهر «در انتهای شبه‌جزیره‌ای واقع شده که از یک طرف توسط دریا و از طرف دیگر توسط یک دهانه‌ای که به باتلاق‌های وسیع

ختم می‌شود، تشکیل شده است. در باریک‌ترین بخش این بلندترین نقطه خشکی، دریاها در جزرومدهای اعتدال بهاری، گاهی اوقات به هم برخورد کرده و آن را تبدیل به جزیره کرده‌اند؛ اگرچه او ادامه داده: «این اتفاق فقط یک بار در طول ۱۰ سال قبل از دیدار ما رخ داد. پس از آن اتفاق فقط دو یا سه روز ادامه یافت». او جرأت کرد پیش‌بینی کند که پل زمینی که شبه جزیره و سرزمین اصلی را به هم پیوند می‌دهد، در آینده نزدیک تثبیت می‌شود؛ زیرا «تجاوز کنونی زمین به ورودی آن قدر مشهود است که تکرار چنین مواردی سرریز به زودی کاملاً غیرممکن خواهد بود». پیش‌بینی موریر مبنی بر این که پل زمینی پایدار به زودی به بوشهر و سرزمین اصلی می‌پیوندد، نابه‌هنگام بود و بسیاری از نویسندگان بر دشواری مداوم عبور از ماچله یا مسیر باتلاقی بین دماغه و سرزمین اصلی گواهی می‌دهند. شاید واضح‌ترین بیابیه وضعیت توسط زمین‌شناس «جی. ای. پیلگریم» (G.E. Pilgrim) که در سال ۱۹۰۸ م.، اشاره کرد که بوشهر شبه جزیره‌ای است به طول حدود ۱۲ مایل در عرض ۴ مایل که با نمک‌زاری از خشکی اصلی جدا شده که در مواقع خاصی از سال مطلقاً صعب‌العبور است و همیشه در معرض خطر است. در صورت خروج از راه، کاروان‌ها تا زانو در گل فرومی‌روند... شبه جزیره بوشهر در واقع یک صخره مرجانی مرتفع است که احتمالاً در زمان‌های گذشته، در منطقه‌ای که اکنون توسط باتلاق نمکی اشغال شده است، از طریق دریا به طور کامل از سرزمین اصلی جدا بوده است.

همان‌طور که روایات قرن ۱۹ م.، نشان می‌دهند، قطعاً عبور از «ماچله» امکان‌پذیر بوده است؛ اگرچه در برخی اوقات سال سخت بود. «اسکات و ارینگ» که در ۷ ژوئن ۱۸۰۲ م. از این نقطه عبور کرده، نوشته: «ما باید از یک جناح دریا که تقریباً شن روان بود عبور می‌کردیم. کوچک‌ترین انحراف از مسیر معمولی، در فصول خاص، با نابودی قطعی همراه است». در سال ۱۸۵۹ م.، «میسون» نوشته است: «دریای دلگیر ماچله که بین بوشهر و چاهکوتاه امتداد دارد، با این حال هرچند بد بود، اما تا کیلومترها ظاهر دریاچه‌ای را نشان می‌داد که باد روی سطح آن به آرامی می‌وزید، سرانجام با خیال راحت از روی آن گذشتم». در گذشته دور، لیان و ریشهر هردو در انتهای جنوبی دماغه قرار داشتند؛ از این رو هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که کالاهای مسافرانی که عازم خشکی هستند، در بوشهر تخلیه شده باشند. مکان بسیار بهتری برای پیاده کردن اجناس و پیاده شدن مردم در شمال «شیف» وجود دارد، جایی که تنها کمی دورتر از برازجان است و باید به عنوان منطقه باراندازی بالقوه نیز در نظر گرفته شود.

نقطه باراندازی شیف

شیف با سه الی چهار ساعتی با کشتی بادبانی در شمال بوشهر واقع شده است. با قایق سواری از بوشهر، به جای عبور از ماچله یا برعکس، می‌توان از راهپیمایی خسته‌کننده و گل‌آلود در امتداد خط ساحلی شبه جزیره جلوگیری کرد. برای نمونه در سال ۱۸۹۰ م.، «گنستبل» و «استیف» تأیید کردند که «بسیاری از تدارکات از داخل کشتی در این نقطه [شف] پیاده می‌شوند، و از آنجا برای شهر [بوشهر] ارسال می‌شوند، و بدین وسیله از مسیر طولانی و گل‌آلود «مشیله» رهایی می‌یابند. از طریق مسیر زمینی فقط ۳۲ مایل تا برازجان طول راه است و در مقابل راه دیگر ۴۸ مایل است. به همین ترتیب، «ویلز» توضیح می‌دهد که بوشهر را با قایق از خور خلیج فارس ترک کرده است؛ «بنابراین از راهپیمایی وحشتناک گل و آب دشت ماچله، اجتناب کرده و مسیر شیراز را طی دو روز کوتاه کرده، پس از چهار ساعت پارو زنی و بادبانی در زیر آفتاب سوزان، به شیف رسیدیم. همان‌طور که ویکز خاطر نشان کرده، هنگام سفر بین شیراز و بوشهر، به دلیل اینکه توانسته در شیف سوار قایق شود، از یک سفر ۲۰ مایلی در بخار آب مرداب نمکی در امان مانده است». در اوایل قرن بیستم میلادی، تمام کالاهایی که به مقصد مناطق داخلی بوشهر بارگیری می‌شوند، از طریق شیف

که یک بندر کوچک، یا بهتر است بگوییم بارانداز (زیرا فقط دو خانه روبه‌پایین دارد)، به خشکی ارسال می‌شوند؛ ساعت‌ها با کشتی از بوشهر. جاده شیف موردعلاقه قاطرچیان است. از این مسیر به برازجان در یک روز می‌رسند، درحالی‌که از طریق زمینی یا مسیر عادی، شهر برازجان از بوشهر دو روز راه است. محوطه عظیم ساسانی شیف (BH5A) و قطعات سفالی هخامنشی-اشکانی که بین شیف و برازجان (BH2 & BH3) به‌دست آمده است، نظریه استفاده از این منطقه و نزدیک شدن مسیر شیراز از طریق شیف را در دوران پیش از اسلام به‌شدت تقویت می‌کند.

از شیف تا برازجان

شیف در حدود ۴۰٫۲ کیلومتری برازجان قرار دارد و معمولاً مسیر آن یک‌روزه است. «استک»، این مسیر را در اواسط فوریه ۱۸۸۲ م. طی کرده است. او با ترک شیف خاطرنشان کرده که «جاده به‌طور آریب از ساحل فاصله گرفته، دریا را در سمت چپ گذاشته و به کوه‌ها نزدیک می‌شود. در هوای معمولی، زمین خاک رس سفت مخلوط با ماسه است. اما باران چند روز اخیر، سطح را لغزنده و چسبناک کرده و آن را با آب پوشانده بود. پس از هفت ساعت سواری خسته‌کننده... ساعت نُه و نیم شب به برازجان رسیدیم». کارگران قرن ششم پیش‌ازمیلاد، که مجبور بودند کالاها را در این مسیر حمل کنند، چگونه کار می‌کردند؟ بدیهی است که برخی از وسایلی که آن‌ها می‌آوردند، بر روی حیوانات بارکش، به‌ویژه قاطرها (به ادامه مراجعه کنید) حمل می‌شده است، اما هر وسیله‌ای که ممکن بود متناسب نباشد، با کولبری حمل می‌شد. استک در حین عبور از شیف به طرف برازجان در سال ۱۸۸۲ م. اشاره کرد که در میان باتلاق که احتمالاً در اثر باران به‌وجود آمده بود، کالسکه‌ای زیبا با کمک ۲۶ مرد که به طرز دردناکی آن را روی شانه‌های خود حمل می‌کردند، درحال عبور بود که شاهزاده والی اصفهان از اروپا دستور خروج آن را داده بود. آن‌ها در مسیر خود چرخ‌ها و میله‌ها را برداشته بودند و در بدنه کالسکه قرارگرفته داده بودند. این توصیف دیگری از کالسکه‌ای چهارچرخ را به یاد می‌آورد که توسط چهار اسب کشیده شده بود که «تروتر» در راه «کاماراج» با آن روبه‌رو شده بود. در آن کالسکه یک ژنرال ایرانی بود که سی سرباز آن را همراهی می‌کرد تا در صورتی که راندن کالسکه به جلو غیرممکن می‌شد، آماده بودند در صورت لزوم بکشند، هل دهند یا بلند کنند. استک که متعاقباً به‌طور گسترده در ایران سفر کرده، اظهار داشته که آشنایی بسیار گسترده‌ای با انواع جاده‌های ایرانی، در آب‌وهوای مختلف داشته است، اما چیزی بدتر از سواری بر پشت یک قاطر سرکش و در یک مسیر باتلاقی رسی نیست.

دشواری عبور از زمین‌های رسی بین برازجان و شیف توسط «لومسوریه» در سال ۱۸۸۹ م. تأکید شده است. او نوشته ساعت شش از برازجان خارج شده و در ساعت ۱۲٫۳۰ به شیف رسیده است... باران سیل‌آسا در کوشاب بارید و دقیقاً تا شیف به‌طول انجامید. خلاصه، قاطرها مانند گربه روی یخ می‌لغزیدند. مسیر برفراز یک دشت سطحی مرده است و بسیار لغزنده است. چندین سال بعد ویکز توصیف حتی غم‌انگیزتری از منجلاب ارائه کرده: «راه متنوعی است، این بیابان مملو از سیله پوسته‌پوسته به‌سرعت به‌گستره‌ای از گل مرطوب تبدیل شد. اسب‌ها در ابتدا با عبور از چند حوض از منجلاب، به‌سرعت در تا مچ پا در لجن سیاه فرورفته، و جاده ناپدید شد... خیلی زود در افق، ردیفی از ماهورهای شنی کم‌ارتفاع که مملو از بته‌هایی بود که تکان می‌خورد و سپس خود شیف نمایان شد.»

دماها

خاک رس گاهی لغزنده، تنها مانع در مرحله اول سفر از ساحل به ارتفاعات نبود. فصل سفر و دمای روزانه هم مهم بودند. استک که در [ماه] فوریه سفر کرده، آب‌وهوای بوشهر را در ماه‌های زمستان

عالی، و در تابستان و پاییز منفور اعلام کرده است؛ هرچند «پاول» که در همان موقع سال در ۲۴ فوریه سال ۱۸۳۵ م. به ارتفاعات بالاتر رفته بوده چنین نگاشته: «تغییرات دما در... کوه‌ها بزرگ‌ترین و شاید ناگهانی‌ترین پدیده‌های جوی در جهان هستند. ما اغلب مجبور بودیم آب و هوای هند و ایسلند را در یک ساعت تحمل کنیم». نیم قرن قبل، در سال ۱۷۸۷ م.، «ویلیام فرانکلین» تجربه مشابهی داشت و در ۱۹ مارس خاطر نشان کرده: «گرمای این سه روز آخر بیش از اندازه است؛ اما آن‌ها به من گفتند که به زودی به سرمای شدید تبدیل می‌شود، و در روز بیستم، در دالکی، در دره پایین، تقریباً از گرما سوخته بودیم؛ درحالی که هوای بالای این کوه و در دشت خیشت، بسیار تند و نافذ است.»

یک ماه بعد سفر تقریباً غیرقابل تحمل شد. در سال ۱۸۰۸ م.، زمانی که موریر برای اولین بار این مسیر را طی کرد، او و خانواده‌اش در ۱۷ دسامبر بوشهر را ترک کردند و چیز منفی در مورد آب و هوا نگفتند؛ با این حال در سال ۱۸۱۱ م.، سفر مشابهی در ۲۷ مارس آغاز شد و این بار موریر گرما را شدید دید. در چنین شرایطی سفر زمینی فقط در شب امکان پذیر بود. در ۱۴ آوریل ۱۸۱۸ م.، زمانی که «جانسون» از چاه کوتاه به برازجان سفر کرد، خاطر نشان کرد: «ما سفر خود را کمی قبل از نیمه شب از سر گرفتیم و حدود هشت صبح روز پانزدهم به برازجان رسیدیم». یک سال بعد، در ماه مارس، در سال ۱۸۱۹ م.، هنگامی که دوپره در این منطقه سفر می‌کرد، گرما چنان طاقت فرسا بود که خانواده او نیز سفر روزانه خود را در نیمه شب آغاز کرد. «بییت» و برادرش در اواخر ماه مه ۱۸۸۱ م.، همین مسیر را طی کردند بین ساعت سه بعد از ظهر و ساعت نه صبح؛ زیرا در اوایل روز، گرما بیش از حد بود.

یکی از واضح‌ترین توصیفات گرمای این منطقه، توسط مبلغ معروف کشیش «هنری مارتین» در دفتر خاطرات خود برای ۳۱ مه ۱۸۱۱ م.، نوشته شده است. هنگام طلوع خورشید، پس از گذشتن شبانه از مشیله، مارتین از «احمدی» در یک منزلی پیش از بوشهر وارد شد. او نوشته: «در ابتدا، گرما بیشتر از آن چیزی نبود که در هند احساس می‌کردیم، اما خیلی زود آن قدر شدید شد که کاملاً نگران‌کننده بود. وقتی دماسنج بالاتر از ۱۱۲ درجه فارنهایت بود (۴۴ درجه سانتی‌گراد). گرمای شدید به سرعت باعث شد ناتوان شوم. بالاخره کاملاً غیرقابل تحمل شد. خودم را در پتو و تمام پوشش گرمی که می‌توانستم به دست بیاورم پیچیدم تا از خودم در برابر هوای بیرون دفاع کنم؛ به این معنی که رطوبت کمی بیشتر روی بدن باقی می‌ماند و سریع تبخیر نمی‌شد و مانند این بود که پوست در محافظت قرار می‌گرفت. اما دماسنج هم چنان در حال افزایش و رطوبت بدن کاملاً در حال فرسایش بود، بی‌قرار شده بودم و فکر کردم که دارم حواس خود را از دست می‌دهم. دماسنج سرانجام در ۱۲۶ درجه فارنهایت ایستاد (۵۲ درجه سانتی‌گراد). در این حالت خودم را جمع‌وجور کردم، و به این نتیجه رسیدم که اگرچه ممکن است یکی-دو روز دوام بیاورم، ولی مرگ اجتناب‌ناپذیر است. سروان —، که بیرون نشسته بود، با گفتن ساعت و درجه دماسنج ادامه می‌داد و با شنیدن کاهش دما به ۱۲۰ درجه، ۱۱۸ درجه و غیره چه لذتی می‌بردم. سرانجام خورشید شدید خاموش شد، و من زنده از جسم مرده خود بیرون خزیدم. "پلی"، بی‌شک، تأیید کرد که گرمای این بخش از ساحل در زمان‌های خاصی از سال غیرقابل تحمل بود»، در زمانی نوشته: «از بوشهر تا دالکی... کل مسافت جاده ممکن است پنجاه مایل باشد، و... این خط اصلی تجارت به ایران است، با این حال او خاطر نشان کرده: گرمای این دشت برای چندماه از سال آن قدر شدید است که مردمی را می‌شناخته که در هنگام عبور از آن می‌مردند.»

«پریس» هم چنین خاطر نشان کرده که «برازجان مکان زیبایی نیست. در تابستان به شدت گرم است، بادهای گرم مداوم و طوفان‌های شن آن را فرامی‌گیرد، آب آن شور و نامطلوب است، آب آشامیدنی را باید از بالای تپه‌ها با الاغ از فاصله ۱۰ مایلی آورد». مسئول تلگراف خانه برازجان به

او گفته: «اینجا گرم‌ترین ایستگاه خط است... نه ماه است که آب‌وهوا بسیار سخت است. جیوه دماسنج اغلب روی ۱۲۰ درجه فارنهایت است. دیوارهای اتاق آن قدر داغ است که [متصدی تلگراف] به سختی آن‌ها را لمس می‌کند و در حین کار، کف زمین را تا عمق چندین اینچ پر از آب کرده است.» با توجه به این دماهای شدید، نگاهی می‌اندازیم به منابع تاریخی خط میخی که سفر در این مسیر را در دوره هخامنشی ثبت کرده‌اند:

«تولینی» درباره فصلی بودن سفرهای بابلی‌ها به شوش بحث کرده و به نجیب‌زادگان، اعضاء خانواده بزرگان، مقامات معبد و غیره برای بازدید از شوش در اواخر زمستان (فوریه-مارس) یا اوایل بهار (مارس-آوریل) اشاره کرده است. با توجه به شروع هوای گرم در اواخر ماه مارس، که پیش از این مورد بحث قرار گرفت، این کاملاً قابل درک است. البته در مورد کارگران، آن‌ها مجبور بودند هر زمان که اربابانشان می‌خواستند به جهنم بروند. بدون پیش‌فرض جالب است بررسی کاملی از متونی که چنین سفرهایی را ثبت می‌کنند، داشته باشیم. اشاره داشته باشیم از متونی که حرکت کارگران را از بابل به تائوسه در ماه نوامبر ثبت کرده و هم چنین متون منتشرشده صفت تخت جمشید که جیره‌بندی مسافران (کارگران، مقامات) را که از نقاط مختلف سفر خود را در ماه‌های ۱ (مارس-آوریل)، ۳ (مه-ژوئن)، ۴ (ژوئن-ژوئیه)، ۶ (اوت-سپتامبر) و ۹ (نوامبر-دسامبر) آغاز کرده (میتورنا در ماد، باکابانا در نزدیکی شوش، راکان و ماتزیش در نزدیکی تخت جمشید، و خود تخت جمشید) و تا تموکن ثبت کرده‌اند. متون منتشرنشده شامل اشاره به سفر در این ماه‌ها و هم چنین در ماه‌های ۵ (تیر-مرداد)، ۷ (سپتامبر-مهر) و ۸ (مهر-آبان) است. بدیهی است که گرما به اندازه امروز در همان منطقه وجود داشته و باید پروژه‌های ساختمانی یا کارهای مهم دیگر انجام شود، مسأله‌ای در نظر گرفته نمی‌شد، گرما بود؛ به‌رحال کارگران معمولی مصرفی هستند.

بادهای فصلی

گرما تنها یکی از عوامل مؤثر بر سفر در این بخش از ساحل خلیج فارس بود. در اواخر مارس ۱۸۱۱ م.، هنگامی که در بوشهر اردو زده بودند، موریر توضیح داده: «توده‌ای از باد که از سمت جنوب و شرق می‌وزید، با چنان وزش تند و چنان جریان هوای داغی را به همراه داشت که فکر می‌کردیم ممکن است پیش‌آهنگ تندباد سامون است که پیش‌تر توسط "شاردن" توصیف شده است. اما پس از پرس‌وجو، دریافتیم که پاییز عموماً فصل آن باد بوده، و پیامدهای آن، در خاطر ساکنان کنونی، هرگز به اندازه موارد ذکرشده توسط آن سیاح، کشنده نبوده است. همان‌گونه که یکی از اهالی قدیمی دشتستان برای من توصیف کرده است، در این منطقه، به‌ویژه در دشتی ارجان [دشت ارژن] ویرانی‌های بزرگی به بار می‌آورد و به پوشش گیاهی آسیب می‌رساند. در شب، از حدود نیمه‌شب تا طلوع خورشید می‌وزد، در یک هرم، گرم می‌وزد و پس از آن، باد سرد جایگزین آن می‌شود. حدود شش سال پیش یک سام در طول ماه‌های تابستان آغاز به وزیدن کرد، آن قدر که تمام بوته‌های ذرت که نزدیک به رسیدن بود، سوخت و هیچ حیوانی از آن نخورد، یا هیچ‌کس دانه‌های آن را لمس نکرد... باز هم از روز بیست‌وسوم تا بیست‌وششم [اسفند] باد شدیدی از سمت جنوب شرقی همراه با گرمای خفقان‌آوری شروع به وزیدن کرد و تا ظهر روز بعد با همان شدت به وزش خود ادامه داد، که ناگهان با همان شدت از نقطه مقابل ما به سمت شمال غرب منحرف شد. در تمام این مدت، ابرهای گردوغباری که برخاسته بودند و به هر قسمت از چادرهای ما وارد شدند، آسایش ما را کاملاً از بین بردند. جنگ ایران و انگلیس به بوشهر رسید، شب‌ها در آن فصل از سال سرد بود و از بادهای شدیدی که کشور را غبارآلود کرده بود و طوفان باران پس از آن کشور را دربر گرفته بود، ناراحتی زیادی احساس می‌شد.»

دالکی

هر مسافری که از برازجان به سمت شیراز، پاسارگاد و تخت جمشید می‌رفت، باید با «دالکی» که یکی از گرم‌ترین نقاط ایران به‌شمار می‌رفت، مبارزه می‌کرد؛ همان‌طور که «مارتین» آن را در سال ۱۸۱۱ م. توصیف کرده است: «ما به پای کوه‌ها رسیدیم، به جایی که به نظر می‌رسید یکی از زخم‌های طبیعت را کشف کرده‌ایم. بوی خفه‌کننده تند نفت، چیزی بیش از گنداب عادی را در محل خبر می‌داد. رودخانه‌ای را دیدیم که گفتن آن‌چه در آن جاری بود به نظر دشوار می‌رسید، آب بود یا روغن سبز، به سختی تکان می‌خورد و سنگ‌هایی که در بستر می‌کشید، رنگی مایل به خاکستری باقی می‌گذاشت، گویی که تماس ناپاک آن جذام را به آن‌ها بخشیده است. محل اردوگاه ما در این روز باغ درختان خرما بود؛ جایی که هوا، هنگام طلوع آفتاب، ده برابر گرم‌تر از هوای محیط بود... ساعت نُه شب، ما اردو زدیم. زمین و هوا آن قدر داغ بود که نمی‌توانستم بدون حوله خیس دور صورت و گردنم سفر کنم». برای «ویلیام اوزلی»، آن قدر گرما نبود که باعث اظهارنظر او شود؛ بلکه جو مضر بود. او نوشته: «این محل اردوگاه سیزده مایل و سه ربع از برازجان فاصله داشت. در طول پنج یا شش مایل گذشته، ما متوجه شدیم که هوا از بوی گوگرد و نفت که از زمین تراوش می‌کرد، حالت کربه به خود گرفته بود».

«ویکس» در پایان قرن در مسیر از دالکی به برازجان، خاطرنشان کرده: «جاده توسط رودخانه‌هایی قطع می‌شود که در آن حوض‌های کثیفی که با گل‌های سیاه و کمانی پوشیده شده‌اند و بوی عجیب و غریبی از آن بیرون می‌آید... جوی‌هایی از مسیر ما عبور می‌کنند که آب گرمی از چشمه‌های گوگرد داغ و دیگر منابع معدنی دارند». با همین وضع مشابه، در سال ۱۹۱۰ م. «بردلی-بیرت» خاطرنشان کرده: «جریان‌های آبی که از مسیر عبور می‌کنند، هیچ طراوتی نمی‌دهند. آهسته جریان دارند و مملو از تفاله گوگرد سبز است و به همراه خنک شدن هوا، آن را با بخارهای بدبو پر می‌کند و با گرمای خورشید تقریباً خفه می‌شوند». «مور» در مسیر بوشهر در اوایل ماه مه خاطرنشان کرده که مهمانی او ساعت چهار صبح شروع شد: «اکنون که در جاده برازجان می‌خزیم، بوی بد گوگرد حال مرا به هم می‌زند. هزارچندگاهی مجبور می‌شویم استخرهایی از آب سیاه روغنی را که رگه‌های سبزرنگی دارد، دور بزنیم. با طلوع خورشید، گرما ناخوشایند می‌شود... سرانجام برازجان در میان نخل‌های نمایان می‌شود. ما باید اینجا استراحت کنیم و سپس شب به جلو به سمت بوشهر حرکت کنیم، از گرما اجتناب کنیم... ساعت از هشت گذشته و بسیار روشن است... وقتی به سمت شیف حرکت می‌کنیم، جایی که قرار است با قایق از خلیج به سمت بوشهر برویم».

عبور از کوه‌ها

اندکی پس از عبور از اراضی کم‌ارتفاع بین ساحل و دالکی، صعود به فلات ایران با رشته‌ای از گردنه‌های کوهستانی وحشتناک آغاز شد. توصیف مختصر «مارکهام» از مسیر آموزنده است و ارزش نقل قول کامل را دارد: «برای ۵۶ مایل [حدود ۹۰ کیلومتر] جاده از سطح زمینی که بین دامنه تپه‌ها و دریا قرار دارد، می‌گذرد. از روستای دولوکی [دالکی] صعود از سطح دشت به ارتفاعات آغاز می‌شود و از چهار پله متمایز تشکیل شده است که دشت‌های هموار بین آن‌ها قرار دارد. "گام‌ها" از چهار کوتال یا پاس مجزا تشکیل شده است:

- (i) کوتال مالو..... ۱۸۰۰ فوت [۵۴۸٫۶۴ متر]
- (ii) کوتال کامارج..... ۲۸۰۰ فوت [۸۵۳٫۴۴ متر]
- (iii) کوتال دختر..... ۴۵۰۰ فوت [۱۳۷۱٫۶۰ متر]
- (IV) میان کوتل و کوتل پیرزن..... ۷٫۶۵۰ فوت [۲۳۳۱٫۷۲ متر]

آخرین نقطه، بلندترین نقطه بین بوشهر و شیراز است. در این کشور کوهستانی، به اصطلاح "جاده" صرفاً یک مسیر قاطررو باریک است که از میان صخره‌های تیز، بسترهای سیلابی پر از صخره‌ها و در امتداد پرتگاه‌ها می‌پیچد. گردنه‌ها بیش از حد شیب‌دار و خطرناک هستند و راه نیز همیشه کوتاه‌ترین و پرشیب‌ترین مسیر را طی می‌کند. ناگفته نماند که این مسیر برای تفنگ‌داران صحرایی نیز صعب‌العبور است؛ هرچند با نیروی قاطرها هیچ مشکلی پیش نمی‌آید. سواره‌نظام سبک اسلحه سوار بر اسب‌های باهوش در صورت لزوم می‌توانستند به صورت تک‌تک عبور کنند، هرچند نمی‌توان به طور کلی گفت که این جاده برای سواره‌نظام مناسب باشد.

«میسون» در تشریح سفر خود در سال ۱۸۵۹ م.، اشاره کرده که: «همه کاروان‌های شیراز از دالکی شروع می‌شوند و با ورود به گذرگاه‌های مخوف از این نقطه، حیوانات به خوبی بررسی می‌شوند، تجهیزات آن‌ها تنظیم شده، بارها متعادل و مرتب شده‌اند. حیوانات مورد بحث عمدتاً قاطرها بودند، حیواناتی دیگری که در این مسیر استفاده می‌شد، الاغ‌ها یا یابوها هستند که برای مسافران فردی استفاده می‌شد».

دلچسبی این قاطرها و پرخطر بودن گذرگاه‌های دالکی و دشت ارجان را بارها توصیف کرده‌اند؛ به‌ویژه بردلی-بیرت، چندین توصیف واضح از قاطرهایی که در حال حرکت بودند، به جا گذاشته است. وی در تشریح سفر شیراز به بوشهر خاطرنشان کرده: «یکی از ضروری‌ترین نکاتی که در تجهیز خود در جاده باید به خاطر بسپارید این است که حداقل در اولین قسمت از سفر بر روی کوتل‌ها، تمام چمدان‌ها باید روی قاطرهای بسته به هم حمل شوند». در مورد سرعت آن‌ها، او نوشته: «سرعت قاطرها معادل یک راه رفتن آهسته است، فقط گاهی اوقات و با دشواری زیادی به یک چرخش ملایم ترغیب می‌شوند. با این حال آن‌ها زود ثابت می‌کنند که بدون تنبیه پای ثابتی هستند و این اولین چیز لازم در راهپیمایی بر فراز کوتل‌ها است». در واقع همان‌طور که بردلی-بیرت مشاهده کرده، از طریق غریزه با یافتن جای پای خود، از شیب‌ها بالا می‌روند. صعودی سخت و مصمم، آن‌ها برای دست‌وپنجه نرم کردن با دشواری‌های راه بهترین هستند. هر عاملی که باعث بی‌حوصلگی آن‌ها شده باشد، به سرعت بی‌حوصلگی و یا دلخوری پیش از این، در تحسین معمولی از آن‌ها و استقامت و استواری آن‌ها فراموش می‌شود. آن‌ها بر روی سطح لغزنده صخره بالا می‌روند و هرگز شکست نمی‌خورند و فقط اینجا و آنجا مکث می‌کنند تا خود را برای گام بعدی به سمت بالا آماده کنند.

بردلی-بیرت در توصیف صعود خود از اولین گذرگاه، یعنی کوتل مالو، نوشته است: «واقعاً برای بالا رفتن از مکان‌های لغزنده، به سبکی و چابکی خرگوش نیاز است. در بیشتر موارد، سواری بسیار شیب‌دار است، حتی اگر هیچ توجهی به قاطرهای کوچک و قبراق نداشته باشید که این قدر چابک مبارزه می‌کنند، و ساعت به ساعت به آرامی پیاده از آن مسیر به ظاهر بی‌پایان بالا می‌روند». او در ادامه نوشته: «یکی از شیب‌دارترین گردنه‌ها، مسیری پیچ‌درپیچ با پله‌های مستقیم و یکنواخت دارد که به شدت بی‌نظم و پیچیده است، اما پله‌ها در اثر استفاده طولانی آن قدر لغزنده شده‌اند که قاطرچی‌ها از آن‌ها اجتناب می‌کنند، مسیر دیگری را کنار خود شکست می‌دهند، ناهموارتر و پرپیچ‌وخم‌تر، اما جای محکم‌تری برای قاطرها ایجاد می‌کنند. در نهایت توصیف شیب‌دارترین صعودی که بین بوشهر و شیراز قرار دارد... این جاده در یک مایل کمتر از ۱۲۰۰ فوت بالا می‌رود. راه پیچ‌درپیچ روی صخره‌های شیب‌دار، یک صعود فراتر از دیگری، به معنای واقعی کلمه پلکانی است که بر روی یک صخره بسیار بزرگ بریده شده است. همه جا دیوارهای عظیم صخره‌ای صدها فوتی که مستقیم به سمت آسمان بالا می‌روند... نردبان صخره‌ای که بر روی آن قاطرهای بی‌شماری عبور کرده‌اند، جای پای عمیق دارند، صاف و منظم، گویی به دست انسان تراشیده شده‌اند... و پیچ‌درپیچ است. مسیری که فقط چند یارد جلوتر از آن قابل مشاهده است. یکی بی‌انتها از آن

بالا می‌رود... حتی قاطرهای کوچک هم بالاخره نشانه‌هایی از پریشانی را نشان می‌دهند و گاهی می‌ایستند تا در برابر تلاشی جدید نفس تازه کنند».

توصیف بردلی-بیرت از توانایی قاطرها و چالش‌هایی که با آن‌ها روبه‌رو بودند توسط بسیاری از مسافران دیگر تأیید شده است؛ به عنوان مثال، «ویتربی» خاطرنشان کرده که: «آن‌ها در مسیر صعود کارهای شگفت‌انگیزی انجام می‌دادند، و اگرچه مدام در معرض سقوط بودند، به نظر نمی‌رسید که به خودشان آسیب زیادی وارد کنند. در غیر این صورت با چمدان نیز آسیب می‌دید، وقتی قاطر سقوط می‌کرد، چمدان‌ها نیز می‌افتادند... شاید در برخی از مناطق جنگلی، الاغ‌ها از قاطرها قابل استفاده‌تر بودند. ردیف قاطرها به‌طور مداوم توسط درختان جدا می‌شدند، که الاغ‌ها معمولاً از زیر آن‌ها بدون برخورد رد می‌شدند». استک با تأکید بر باریک بودن مسیری که از طریق کوتل کمرج به سمت شمال می‌رود، نوشته است: «از نیمه راه، جاده تغییر می‌یابد، آن قدر باریک که یک قاطر بارکش، بار خود را به صخره‌های دو طرف می‌زند. این به معنای واقعی کلمه یک راه پله است، اما تمام آن ساخته طبیعت است. راه بین صخره‌های تیز آویزان در سمت چپ و یک دره سیلابی در سمت راست محدود شده است. طرف مقابل بستر رودخانه با دیواری از صخره سیاه به ارتفاع ۳۰۰ فوت احاطه شده است که توسط آبکندهای عمیقی که توسط باران قرن‌ها فرسایش یافته است، شیاردار شده است. به جز یک استثنا، هیچ گذرگاه کوهستانی را در ایران به این سختی و شیب‌دار مانند کوتل کاماریج ندیده‌ام». با همین ترتیب، «تروتر» نیز مشاهده کرده که: «صخره‌ها از سنگ آهکی شکننده هستند، قاطرها مسیر را عمیقاً ساییده‌اند و آن را برای چرخ‌ها غیرقابل عبور کرده‌اند». «کلرک» در مورد پیمودن مسیر از جنوب کمرج به کنار تخته خاطرنشان کرده: «جاده‌ای سخت، باریک و با پیچ‌های کوتاه، بین توده‌های عظیم صخره و سنگ، یک اسب با بیشترین سختی فقط می‌تواند پاهایش را زیر خود نگه دارد. برای بیش از نیم ساعت، جاده به همان اندازه سختی گردنه می‌تواند بد باشد و مدام سرآشینی است. قابل توجه است که حتی در تابستان رودخانه‌های خروشان می‌توانند در این مسیر خطر ایجاد کنند». بین کنار تخته و دالکی، جایی که باید از رودخانه خشت عبور می‌کرد، کلرک خاطرنشان کرده: «آب در این فصل (خرداد) تا شکم اسب‌ها است، به دلیل جریان خروشان، این مسیر در زمستان مسیر خطرناکی است، هم انسان و هم گاو در آن فصل در عبور از جاده گم می‌شوند».

مزایای سفر از طریق تموکن (Tamukkan)؟

اخیراً «فرانسیس ژانیس» پیشنهاد کرده که مسیر رودخانه‌ای و دریایی از بابل، از طریق فرات و خلیج فارس، به تموکن-تائوسه (Tamukkan/Taocê)، جایگزین سریع‌تری برای سفر کاملاً زمینی از بابل به پاسارگاد یا تخت جمشید است (جدول ۱). حتی اگر از دشواری‌های مسیر عبوری از ساحل به ارتفاعات که قبلاً توضیح داده شد، بگذریم، تجربیات مسافران قرن نوزدهم میلادی، به وضوح نشان می‌دهد که زمان سفر از بوشهر به شیراز براساس شرایط بسیار متفاوت است.

برای مثال، در آوریل ۱۸۱۷ م، «جانسون» با یک قاطرچی قرارداد بست که از بوشهر به شیراز طی یازده روز، از جمله توقف دوازده روز در کازرون سفر کند. با این حال بار و همراه جانسون کم بود و فقط از یک افسر انگلیسی دیگر، دو خدمتکار و یک قاطرچی و همچنین شش قاطر تشکیل شده بود. در سال ۱۸۳۴ م، «پاول» سفر دوهفته‌ای خود را (۱۶ تا ۲۹ فوریه) با چندین توقف در طول مسیر انجام داد. او شرح مفصلی از هر مرحله ارائه کرده و اشاره کرده که چند مایل در چند ساعت طی شده است (جدول ۲). با وجود این، همان‌طور که پاول صریح اشاره کرده: «من تعداد ساعاتی را که گروه ما برای سفر در مسافت‌های فوق‌العاده صرف کرد، ذکر کردم، اما این معیار برای مسافرت نیست؛ زیرا طول زمان کاملاً به تعداد قاطرها و کاروان بستگی دارد. با یک گروه کوچک، مانند گروهی که

جدول ۱. برنامه سفر آیزورث از بوشهر به تخت جمشید.

Stage	Halt	Miles	Kms
1	'Ali Changi	12	19.31
2	Borazjan	24	38.62
3	Daliki	12	19.31
4	Khesht	15	24.14
5	Kamaraj	11	17.70
6	Kazerun	21	33.80
7	Dasht-e Arjan	18	28.97
8	Khane Zenian	12	19.31
9	Bagh-e Shirgah	24	38.62
10	Shiraz	3	4.83
11	Zarghan	14	22.53
12	Persepolis	15	24.14
12		181	291.28

جدول ۲. مسیر پاول از بوشهر به شیراز.

Feb. 1834	Stage	Halt	Miles	Kms	Hrs	Av. speed kms/hr
16	1	Ahmadi	18	28.97	6	4.83
17	2	Daliki	12	19.31	5	3.86
18	3	Konartakhteh	12	19.31	9	2.15
19	4	Kamaraj	14	22.53	7	3.22
20	5	Kazerun	24	38.62	11	3.51
22	6	Kotal-e Pir-e zan	—	—	9	—
23	7	Dasht-e Arjan	11	17.70	5	3.54
24	8	Khane Zenian	10	16.10	5	3.22
29	9	Shiraz	24	38.62	10	3.86
			143	200.56	67	3.52

پاول با آن سفر کرده، مدت راهپیمای ۳ مایل/۴٫۸ کیلومتر در هر ساعت و میانگین راهپیمایی در روز ۲۰ مایل/۳۲٫۲ کیلومتر است. در واقع در سال ۱۸۸۱ م.، بیست و برادرش به همراه دو قاطرچی و یک خدمتکار، تنها با استفاده از دو الاغ و دو قاطر، اما با چمدان کم و طی دو مرحله عادی در روز، به سرعت از بوشهر به شیراز تنها در پنج روز سفر کردند، سرعتی که شاید شبیه چاپارهای سریع‌السير باشد تا مسافران عادی.

از سوی دیگر، کاروان‌ها موضوعی کاملاً متفاوت بودند؛ همان‌طور که «مکلین» در سال ۱۹۰۴ م.، اشاره کرده: «در ماه‌های بهار چرای خوبی برای حمل و نقل حیوانات بین بوشهر و شیراز وجود دارد و کاروان‌ها در مراحل کوتاهی حرکت می‌کنند تا فرصتی برای تغذیه حیوانات فراهم شود. راه آن قدر ناهموار و شیب‌دار است که کاروان‌های شتر در آن رفت و آمد نمی‌کنند. فاصله بین بوشهر و شیراز از طریق جاده بیش از ۱۷۰ مایل نیست. شیف تا شیراز ممکن است ۱۵۰ یا ۱۵۵ مایل یا ۱۲ مرحله برای کالا باشد، اما مدت معمول حمل و نقل ۲۵ تا ۳۰ روز و در فصل چرا ۴۰ تا ۵۰ روز است. بین بوشهر/تموکن-تائوسه و شیراز/تخت جمشید- پاسارگاد می‌تواند از پنج یا یازده روز تا بیش از هفت هفته متغیر باشد.

زمان موردنیاز برای سفر پایین دست از بابل به بوشهر را نیز باید به این مدت اضافه کرد. اگرچه نیبور مشاهده کرده که دجله به دلیل پیچ‌های زیاد رودخانه، برخلاف فرات، تقریباً هرگز برای سفر استفاده نمی‌شد، شواهد فراوان ثابت می‌کنند که همیشه این‌طور نبوده است؛ به عنوان نمونه، در ۱۰ ژانویه ۱۸۲۱ م.، افسر فرانسوی «کلود آگوست کورت» و چهار همراه با یک کشتی کوچک

تک‌بادبان از بغداد به سمت بصره رفتند که چهارده روز بعد به آنجا رسیدند. مشابه آن، در سال ۱۸۵۵م.، هنگامی که «آ. کلمان» وسایل اکتشافات خُرس آباد توسط «ویکتور پلیس» را از بغداد به بصره می‌برد، در آنجا قرار بود آن‌ها را بر روی یک کشتی بخار فرانسوی به مقصد فرانسه بار کنند، او در کاروان کوچکی از روی دجله سفر کرد. این کاروان از چهار کَلک بزرگ (قایق‌های چوبی که توسط پوست بز بادشده، پشتیبانی می‌شوند) و یک کشتی بزرگ‌تر تشکیل می‌شد. پس از خروج از بغداد در ۱۳ مه، بعد از شش یا هفت روز سفر، او به نقطه‌ای در جنوب کوت‌العماره در نیمه‌راه بصره رسید؛ برای مقایسه، کل سفر با کَلک از دیاربکیر به بغداد بین ۱۰ تا ۲۵ تا ۳۰ روز طول می‌کشد، بسته به این که دجله چه قدر عمق دارد و در نتیجه سرعت جریان در زمان سفر چه قدر است. مدت سفرهای بعدی با کشتی بخار نیز بسیار متغیر بود. در مورد سفر در فرات، «آبراهام پارسونز» در سال ۱۷۷۴م.، سفری از بغداد به بصره را ثبت کرده است. در روز (۱۹ ساعت) سفر زمینی از بغداد به حله سپری شد. ۱۵ کیلومتری بابل، از آنجا او با یک کشتی ۶ تنی که عمدتاً با نیروی پاروزنان کار می‌کرد، از حرکت خود در ۳ نوامبر تا رسیدن به بصره در ۱۱ نوامبر خبر داده است. در سال ۱۸۱۷م.، به‌گفته «هود»، کشتی‌های بادبانی تنها در دو روز از بصره به بوشهر رسیدند، درحالی‌که سفر برگشت ممکن بود شش روز طول بکشد؛ از این رو تخمین مدت‌زمان موردنیاز برای سفر از مرکز بابل، در امتداد دجله یا فرات و از طریق خلیج فارس و یا بالعکس بسیار دشوار است. با این حال واضح به نظر می‌رسد که در برخی شرایط، مسیر رودخانه‌ای-دریایی از بابل به تخت جمشید تقریباً کندتر از مسیر زمینی بوده است.

علاوه بر این، عامل دیگری که بر طول مدت و پیشرفت آهسته رفتن این چنین سفری می‌افزاید، تعداد همراهان بود، خواه پادشاه و محافظانش یا گروهی از کارگران کار اجباری (بی‌جیره و موجب). اگر عادات حاکمان بعدی را بپذیریم، نمی‌توان تصور کرد که کوروش، داریوش یا درواقع هر پادشاه دیگر هخامنشی با گروه کوچکی سفر کرده باشند. خواه به خاطر شأن و منزلت دربار و یا احتیاط و محافظت توسط محافظ معتبری که تعداد آن‌ها به صدها و نه هزاران نفر می‌رسید. فرمانروایان هخامنشی به آرزوی بازتاب قدرت شاه بزرگ، احتمالاً با همراهان بسیاری متشکل از صدها، بلکه هزاران نفر و حتی بیشتر از حیوانات سفر کرده‌اند. برای مقایسه، جالب است که سه نمونه را در نظر بگیریم که نفرات مأموریت‌های سیاسی مهم در قرون ۱۷، ۱۸ و ۱۹م. را نشان می‌دهد. در سال ۱۶۶۳م.، سفیر مغول که به دربار «شاه عباس دوم» اعزام شد، با او ۸۰۰۰ نفر همراه با ۸۰۰۰ حیوان بارکش و ۴۰۰۰ اسب اعزام شدند. گروه بسیار ساده‌تری متشکل از ۹۲۲ نفر و هم‌چنین ۱۳۵ شتر، ۱۷۰ قاطر و ۹۰۰ اسب همراه با سفیر عثمانی که در سال ۱۷۴۰م. به «وین» فرستاده شد. سرانجام در سال ۱۷۹۹م.، زمانی که سروان «جان ملکوم» سفارتی را در دربار «فتحعلی شاه» مسئول شد، همراهانش ۵۰۸ نفر، همراه با ۵۱۷ اسب، قاطر و شتر بودند. علاوه بر این، هنگام در نظر گرفتن اندازه کاروان توشه موردنیاز یک پادشاه، شایان ذکر است که به‌گفته شاردن، ۲۸۰ شتر فقط برای انتقال خیمه «شاه سلیمان دوم» (۱۶۶۶-۱۶۹۴م.) در هنگام سفر موردنیاز بود.

با توجه به تنگی و شیب راه در برخی از گردنه‌های مسیر تموکن به پاسارگاد/تخت جمشید، تصور مسیری مطلوب برای رسیدن به پایتخت‌های کوهستانی ایران دشوار است. البته مسیر جایگزین طولانی‌تری (حدود ۲۰۰ مایل/۳۲۲ کیلومتر) از طریق فیروزآباد و گردنه هفت ملا وجود دارد. درواقع هنگامی که ارتش ایران در سال ۱۸۵۷م. برای مقابله با نیروهای انگلیسی اعزام شده بودند، پس از نبرد خوشاب، به گردنه‌های جاده فیروزآباد گریختند، احتمالاً به این دلیل که در سفر با توپخانه از شیراز به آن سمت آمده بودند. آن‌ها تقریباً به‌طور قطع هرگز نمی‌توانستند از طریق مسیر شمالی‌تر حمل‌ونقل شوند؛ با این حال در مورد هخامنشیان، موقعیت مکان‌های برازجان مخالف استفاده از مسیر جایگزین فیروزآباد است؛ زیرا برازجان به خوبی در شمال غربی نزدیکی به ساحل از آن سمت

قرار دارد؛ بنابراین مگر این که مسافران قبل از حرکت به سمت شمال و شرق به سمت فیروزآباد، یک پیچ بزرگ به سمت جنوب انجام دهند، موقعیت مجموعهٔ برازجان قطعاً نشان می‌دهد که از مسیر شمالی تر به سمت ارتفاعات استفاده می‌شود.

نتیجه‌گیری

این پژوهش برخی از دشواری‌های سفر بین بوشهر، برازجان و پایتخت‌های هخامنشیان را به تصویر کشیده است؛ نظیر برخی از الزامات ترابری سفر در این مسیر و شناسایی برخی از پدیده‌های آب‌وهوایی که سفر را در بیشتر اوقات سال به یک تجربهٔ ناخوشایند تبدیل کرده است. این ملاحظات طبیعتاً باعث می‌شود که مجموعهٔ برازجان را با نگاهی جدید، نه صرفاً نمونه‌های چشمگیر معماری یادبود هخامنشی، بلکه به عنوان مکان‌هایی که دسترسی به آن‌ها دشوار است، با گورستان‌های ناخوشایند و بالقوه برای افرادی که در طبقات بالای جامعه نیستند، در نظر بگیریم. به این معنا، برخی از داده‌های ارائه شده در این پژوهش ممکن است به زمینهٔ روبه‌رشد مطالعات حسی در تاریخ معاصر و تاریخ باستان کمک کند. این مطالعات در سال‌های اخیر به عنوان ابزاری برای به دست آوردن درک عمیق‌تری از تجربیات زندگی گذشتهٔ ما شده است. بسیاری از مطالعات حسی بر روی دید مانند مناظر، روشنایی طبیعی و تاریکی در ساختمان‌ها، صدا مانند سروصدای جنگ تا صدای سکوت در استپ و برخی دیگر بر روی بوها تمرکز می‌کنند، خواه بوی خوشی که توسط گند و سایر مواد معطر در کاخ‌ها و معابد تولید می‌شود، یا بوی تعفن مرگ‌ومیر و میدان جنگ. ناراحتی‌های حسی ناشی از شرایط بد آب‌وهوایی و محیطی و همچنین تأثیر این عوامل بر استفاده از یک محوطهٔ باستانی خاص و ساکنان آن، کمتر تسکین یافته است. برای نمونه، مطالعهٔ «گوورت ون دریل» در مورد ارجاعات آب‌وهوا در منابع نوآشوری و نوبالی، از سرما و اهمیت فصلی بیشتر به عنوان ملاحظاتی در زمان بندی لشکرکشی‌های آشوری‌ها استفاده می‌کند؛ اما به طرز عجیبی در مورد این موضوع، یعنی دما سکوت می‌کند. در واقع اظهار نظر در مورد گرمای شدید معمولاً به عنوان یک استعارهٔ ادبی در نظر گرفته می‌شود و توانایی مقاومت در برابر آن نوعی فخر فروشی توسط کسانی است که با وجود دمای سوزان توانسته‌اند بر شرایط نامطلوب چیره شوند و حریف را شکست دهند. تصویر واضحی از این موضوع در گزارش ادبی لشکرکشی به ایلام توسط «نبوکدنصر اول» (۱۱۲۵-۱۱۰۴ پ.م.) ارائه شده است، که در ماه ژوئیه از پاسگاه شرقی بابلی در به راه افتاد: «با تابش گرما که مانند آتش سوزان می‌شد، جاده‌ها مانند شعله‌های برافروخته می‌سوختند... بهترین اسب‌های بزرگ از بین می‌رفتند، پاهای مرد قوی می‌لرزیدند. با این حال ماهیت نامعقول مبارزات، مزیت تاکتیکی را نیز به همراه داشت». نبوکدنصر که احساس می‌کرد مبارزات انتخابش در ماه تابستان غیرمنتظره تموز (ژوئن-ژوئیه) به دستور الهی تعیین شده است. زمان بندی او به دلیل گرمای طاقت‌فرسا و خشک شدن منابع آبی، یک راهپیمایی اجباری بد برای ارتش خود ایجاد کرد. اما این زمان بندی نامتعارف نبوکدنصر در هنگام رویارویی با نیروهای ایلامی نیز باعث شگفتی شد. نمونهٔ دیگر بسیار متأخر از گرمای تقریباً غیرقابل تحمل، از گزارش «استرابون» از همان ناحیه در خوزستان ظاهر می‌شود که به گفتهٔ وی، جوی گرم و سوزان داشت. گرمای شوش چنان شدید بود که وقتی خورشید داغ‌ترین بود، ظهر، مارمولک‌ها و مارها نتوانستند آن قدر سریع از خیابان‌های شهر عبور کنند تا از سوختنشان در وسط خیابان جلوگیری کنند. چنین زبانی ممکن است طنز به نظر برسد، اما فقط برای کسی که تابه حال به خوزستان سفر نکرده است. تابستان در واقع، دمای امروزه با میانگین ۴۶٫۴ درجهٔ سانتی‌گراد (۱۱۵٫۵۲ درجه فارنهایت) و میانگین حداقل ۳۲ درجهٔ سانتی‌گراد (۸۹٫۶ درجه فارنهایت) در ژوئیه است و نشان می‌دهد که توصیف گرمای تابستان خوزستان در گزارش‌های نبوکدنصر اول و استرابون اغراق‌آمیز نیست.

«مارگارت میلر» در مقدمه مطالعه کلاسیک خود در مورد آتن و ایران در قرن پنجم پیش از میلاد، می نویسد که: «تجربه نشان می دهد که حتی وحشی ترین تخیل نیز نمی تواند فراتر از دنیای آشنای تجربه حسی قدم بگذارد». به این معنا که ما خودمان چیزی نداریم، تجربه در جسم قابل تصور است، من پیشنهاد می کنم که این ادعا نیاز به اصلاح دارد. برعکس، اگر بخواهیم تصویری از زندگی در گذشته داشته باشیم، ما می توانیم و باید از مجموعه تجربیات حسی خود خارج شویم و در حالی که ممکن است نتوانیم با یک قاطر از شیف به شیراز سفر کنیم، یا با کشتی کوچکی در خلیج فارس بالا و پایین حرکت کنیم، می توانیم با بررسی دقیق ادبیات قدیم، به تجربه کسانی که این کارها را انجام داده اند نزدیک تر شویم، سفرهای پیش موتوری و توصیف تجربی مکان های دوران باستان برای ما جالب هستند. توصیفات زیادی که از سفر بین سواحل خلیج فارس و شیراز از طریق برازجان در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی باقی مانده است، مجموعه ای غنی از داده هایی را ارائه می دهد که به ما کمک می کند تا مقتضیات زندگی در آن منطقه در دوره هخامنشی را بهتر درک کنیم؛ چه کارگران کار اجباری (بی جیره و موجب) یا نجیب زادگان هخامنشی باشند؛ آن ها چشم انداز جدیدی به ما می دهند، دیدگاهی که مجموعه برازجان را نه به عنوان یادمان های بی بافت یا نمونه های آزاد از معماری و شمایل نگاری هخامنشی، بلکه به عنوان ساختمان هایی وابسته به محیطی می نگرد که می توانسته اند در بیشتر ایام سال به طرز وحشتناکی خشن باشند؛ محیطی که مسافران در آن زندگی می کردند، و چه از بابل، از راه دریا و چه از پاسارگاد و تخت جمشید، از راه خشکی، از آب و هوای خشک، آفتاب سوزان، بادهای خفقان آور یا سرمای یخبندان به آن پناه می بردند.

سپاسگزاری

نویسنده مایل است برای اطلاعات در مورد متون منتشر نشده استحضامات تخت جمشید و برای خواندن پیش نویس قبلی این پژوهش از راین کینگ (نیویورک) و برای تهیه نقشه ای که در تصویر ۱ نشان داده شده است، از آندریا اسکویتیری (مونیک) تشکر کند.

کتابنامه

- Anonymous, (1915). *Commonwealth Shipping Committee Report*. Vol. 74. London: H.M. Stationery Office.
- Anonymous, (1931). *Sailing Directions for the Persian Gulf including the Gulf of Oman and the Mekran coast*. 2nd ed. Washington DC: United States Government Printing Office.
- Ainsworth, W. F., (1888). *A personal narrative of the Euphrates Expedition*. Vol. 2. London: Kegan Paul, Trench, & Co.
- Andrae, W., (1909). "Bericht über die Fahrt von Bagdad nach Assur in der Dampfbarkasse der Expedition". 16. bis 26. Juli 1909, *MDOG*, No. 42, Pp: 63-94.
- Axworthy, M., (2011). "Nader Shah and Persian naval expansion in the Persian Gulf, 1700-1747". *Journal of the Royal Asiatic Society*, No. 21, Pp: 31-39.
- Berghaus, H., (1832). *Geo-hydrographisches Memoir zur Erklärung und Erläuterung der reduzirten Karte vom Persischen Golf*. Gotha: Justus Perthes.
- Binning, R. M. B., (1857). *A journal of two years' travel in Persia*. Ceylon, etc., vol. 1. London: W.H. Allen and Co.

- Bradley-Birt, F. B., (1910). *Persia: Through Persia from the Gulf to the Caspian*. Boston/Tokyo: J.B. Millet Company.
- Carter, R. A.; Challis, K.; Priestman, S. M. N. & Tofghian, H., (2006). "The Bushehr hinterland: Results of the first season of the Iranian-British Archaeological Survey of Bushehr Province, November-December 2004". *Iran*, No. 44, Pp: 63-103.
- Chardin, J., (1686). *Journal du Voyage du Chevalier Chardin en Perse & aux Indes Orientales...*. Amsterdam/Paris: Daniel Horthemels.
- Chardin, J., (1711). *Voyages de Mr. Le Chevalier Chardin, en Perse, et autres lieux de l'Orient*. vol. 6, Amsterdam: Jean Louis de Lorme.
- Clément, A., (1866). "Transport des antiquités niniviennes de Bagdad à Bassorah". *Mémoires de la Société de Géographie de Genève*, No. 5, Pp: 170-183.
- Clerk, C., (1861). "Notes in Persia, Khorassan, and Afghanistan". *Journal of the Royal Geographical Society*, No. 31, Pp: 37-65.
- Colburn, H. P., (2013). "Connectivity and communication in the Achaemenid Empire". *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, No. 56, Pp: 29-52.
- Constable, C. G. & Stiffe, A. W., (1890). *The Persian Gulf Pilot, comprising the Persian Gulf, Gulf of Omán; and Makrán coast*. 3rd ed. London: Hydrographic Office, Admiralty.
- Cooley, J., (2006). *III. Middle Babylonian texts. A. Text from the reign of Nebuchadnezzar I. Pp. 160-164 in Chavalas, M. (ed.), Historical sources in translation: The ancient Near East*. Malden MA/Oxford: Wiley-Blackwell.
- Court, A., n.d. *Mémoires, Itinéraires du général Court, officier de la légion d'honneur, en Syrie, en Arabie, dans la Mésopotamie, dans le golfe Persique, en Perse et dans l'Assyrie, suivis de remarques sur la marche d'Alexandre en Asie, avec Carte explicative*. Paris: Musée Guimet (unpublished manuscript).
- Curzon, G. N., (1892). *Persia and the Persian question*. vol. 2. London: Longmans, Green, and Co.
- Driel, G. van., (1992). "Weather: Between the natural and the unnatural in first millennium cuneiform inscriptions". Pp. 39-52 in Meijer, D., ed. *Natural Phenomena: Their meaning, depiction and description in the Ancient Near East*. Amsterdam: Koninklijke Nederlandse Akademie van Wetenschappen, Verhandelingen. Afd. Letterkunde. Nieuwe Reeks 152.
- Dupré, A., (1819). *Voyage en Perse, fait dans les années 1807, 1808 et 1809, en traversant la Natolie et la Mésopotamie*. 2 vols. Paris: J.G. Dentu.
- Floor, W., (1987). "The Iranian navy in the Gulf during the eighteenth century". *Iranian Studies*, No. 20, Pp: 31-53.
- Floor, W., (2004). "Borāzjān, a Rural Market Town in Bushire's Hinterland". *Iran*, No. 42, Pp: 179-200.
- Floor, W., (2008). "Who were the Niquelus?". Pp. 89-105 in Couto, D. and Loureiro, R.M., eds. *Revisiting Hormuz: Portuguese interactions in the Persian Gulf region in the Early Modern period*. Wiesbaden: Maritime Asia 19.

- Floor, W., (2011a). *The Persian Gulf — Bandar Abbas, the natural trade gateway of southeast Iran*. Washington DC: Mage.
- Floor, W., (2011b). *The Persian Gulf — Links with the hinterland, Bushehr, Borazjan, Kazerun, Banu Ka'b & Bandar Abbas*. Washington DC: Mage.
- Floor, W., (2016a). *The Persian Gulf— Bushehr: City, state, and trade, 1797-1947*. Washington DC: Mage.
- Floor, W., (2016b). "Omani-Portuguese maritime activities (1500-1650 CE)". Pp. 117-140 in Al Salimi, A. and Staples, E., eds. *A Maritime History*. Hildesheim/Zürich/New York: Studies on Ibadism and Oman 9.
- Foster, B. R., (1993). *Before the muses: An anthology of Akkadian literature*. vol. 2, Bethesda: CDL Press.
- Francklin, W., (1788). *Observations made on a Tour from Bengal to Persia, in the years 1786-7...* Calcutta: Stuart and Cooper.
- Gershevitch, I., (1969). "Amber at Persepolis". Pp: 167-251 in *Studia Classica et Orientalia Antonino Pagliaro oblata*, vol. 2. Rome: Università di Roma.
- Hallock, R. T., (1969). *Persepolis Fortification tablets*. Chicago: OIP 92.
- Hamilakis, Y., (2013). *Archaeology and the senses: Human experience, memory, and affect*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hammer, J. von., (1832). *Geschichte des Osmanischen Reiches, grossentheils aus bisher unbenützten Handschriften und Archiven. Achter Band. Vom belgrader Frieden bis zum Frieden von Kainardsche. 1739-1774*, vol. 8. Pest: C.A. Hartleben's Verlag.
- Hawthorn, A. & Rendu Loisel, A.-C., (2019). *Distant impressions: The senses in the Ancient Near East*. University Park PA: Penn State University Press.
- Hazen, G., (1913). "Down the Tigris on a kelek". *Travel* (May), No. 16-20, Pp: 57-58.
- Henkelman, W. F. M., (2008). "From Gabae to Taoce: the geography of the central administrative province". Pp: 303-316 in Briant, P., Henkelman, W. F. M. and Stolper, M. W., eds. *L'archive des Fortifications de Persépolis: État des questions et perspectives de recherches*. Paris: Persika 12.
- Henkelman, W. F. M., (2011). "Parnakka's feast: šip in Pārsa and Elam". Pp: 89-166 in Álvarez-Mon, J. and Garrison, M.B., eds. *Elam and Persia*. Winona Lake IN: Eisenbrauns.
- Henkelman, W. F. M., (2012). "Tamukkan/Taḥ(u)makka". *Reallexikon der Assyriologie*, No. 13/5-6, Pp: 440-441.
- Henkelman, W. F. M., (2017). "Imperial signature and imperial paradigm: Achaemenid administrative structure and system across and beyond the Iranian plateau". Pp. 45-256 in Jacobs, B., Henkelman, W.F.M. and Stolper, M.W., eds. *Die Verwaltung im Achämenidenreich: Imperiale Muster und Strukturen / Administration in the Achaemenid Empire: Tracing the Imperial signature*. Wiesbaden: CLeO 17.
- Heude, W., (1819). *A voyage up the Persian Gulf, and a journey overland from India to England, in 1817*. London: Longman, Hurst, Rees, Orme, and Brown.

- Hinz, W., (1975). *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*. Wiesbaden: Göttinger Orientforschungen III. Reihe: Iranica 3.
- Horsburgh, J., (1817). *India Directory, or Directions for Sailing to and from the East Indies, China, New Holland, Cape of Good Hope, Brazil, and the interjacent ports, compiled chiefly from the original journals at the East India House, and from observations and remarks, made during twenty-one years experience navigating in those seas*, vol. 1, 2nd ed. London: Printed for the Author.
- Irvine, J. E., (1983). "Sugarcane". Pp: 361-382 in *Symposium on Potential Productivity of Field Crops under Different Environments*. Manila: International Rice Research Institute.
- Joannès, F., (2020). "Les soutiens de Cambyse en Babylonie, de 539 à 522 av. è.c.". *Journal of Ancient Egyptian Interconnections*, No. 26, Pp: 75-87.
- Johnson, J., (1818). *A journey from India to England, through Persia, Georgia, Russia, Poland, and Prussia, in the year 1817*. London: Longman, Hurst, Rees, Orme, and Brown.
- Kaye, J. W., (1856). *The life and correspondence of Major-General Sir John Malcolm, G.C.B., late Envoy to Persia, and Governor of Bombay; from unpublished letters and journals*. vol. 1, London: Smith, Elder, and Co.
- Le Baron Bowen, R., (1949). "Arab dhows of eastern Arabia". *The American Neptune*, No. 9, Pp: 87-132.
- Le Messurier, A., (1889). *From London to Bokhara and a ride through Persia*. London: Richard Bentley and Son.
- Lockhart, L., (1935). *Nadir Shah*. Doctoral dissertation. University of London.
- MacGregor, C. M., (1871). *Central Asia*. Part IV. A contribution towards the better knowledge of the topography, ethnology, resources, & history of Persia. Calcutta: Office of the Superintendent of Government Printing.
- MacGregor, (1878). *Routes in Asia Section IV; being a compilation from all available sources of routes in Persia and Balochistan*. Calcutta: Office of the Superintendent of Government Printing.
- MacGregor, C. M., (1887). *Routes in Persia*. Simla: Government Central Branch Press.
- Maclean, H. W., (1904). *Report on the Condition and Prospects of British Trade in Persia*. London: Eyre and Spottiswoode.
- Maresca, G., (2020). *The Achaemenid parasol: Background, diffusion and legacy*. Mantua: Universitas Studiorum – Casa Editrice.
- Markham, C. J., (1889). "Narrative of a journey through Persia en route to England". *The Journal of the United Service Institution of India*, No. 18, Pp: 212-248.
- Mason, G. N. P., (1878). "Travels in Persia". *Colburn's United Service Magazine, and Naval and Military Journal 1878/3*, No. 137-160, Pp: 273-300.
- Mayrhofer, M., (1973). *Onomastica Persepolitana. Das altiranische Namengut der Persepolis-Täfelchen*. Vienna: Sitzungsberichte der Österreichischen Akademie der

Wissenschaften, philosophis-historische Klasse 286 = Veröffentlichungen der Iranischen Kommission 1.

- McMahon, A., (2013). "Space, sound, and light: Toward a sensory experience of ancient monumental architecture". *American Journal of Archaeology*, No. 117/2, Pp: 163-179.

- Metzler, D., (1977). "Ptolemaios' Geographie und die Topographie der Persepolis Fortification Tablets". Pp: 1057-1060 in Voigt, W., ed. XIX. *Deutscher Orientalistentag vom 28. September bis 4. Oktober 1975 in Freiburg im Breisgau*. Wiesbaden: Franz Steiner Verlag.

- Miller, M. C., (2004). *Athens and Persia in the Fifth Century BC: A study in cultural receptivity*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Moore, B. B., (1915). *From Moscow to the Persian Gulf: Being the Journal of a Disenchanted Traveller in Turkestan and Persia*. New York/London: G.P. Putnam's Sons.

- Morier, J., 1812, *A journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople, in the years 1808 and 1809...* London: Longman, Hurst, Rees, Orme, and Brown.

- Morier, J., (1818). *A second journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople, between the years 1810 and 1816...* London: Longman, Hurst, Rees, Orme, and Brown.

- Nadali, D. & Pinnock, F., (2020). *Sensing the past: Detecting the use of the five senses in ancient Near Eastern contexts*. Wiesbaden: Harrassowitz.

- Napier, G. S. F., (1900). *Military Report on Southern Persia compiled in the Intelligence Branch, Department of the Quarter Master General in India*. Simla: Government Central Printing Office.

- Niebuhr, C., (1778). *Reisebeschreibung nach Arabien und andern umliegenden Ländern*. vol. 2, Copenhagen: Nicolaus Möller.

- Ouseley, W., (1819). *Travels in various countries of the East; more particularly Persia...in 1810, 1811, and 1812...* . vol. 1. London: Rodwell and Martin.

- Outram, J., (1860). *Lieut.-General Sir James Outram's Persian Campaign in 1857; comprising General Orders and Despatches relating to the military operations in Persia, from the landing at Bushire to the Treaty of Peace...* London: Smith, Elder and Co.

- Parsons, A., (1808). *Travels in Asia and Africa...* London: Longman, Hurst, Rees, and Orme.

- Pelly, L., (1864). "Remarks on a recent Journey from Bushire to Shirauz". *Transactions of the Bombay Geographical Society*, No. 17, Pp: 141-174.

- Pilgrim, G. E., (1908). *The geology of the Persian Gulf and the adjoining portions of Persia and Arabia*. Calcutta: Memoirs of the Geological Survey of India 34/4.

- Potts, D. T., (2003). "Anshan, Liyan, and Magan circa 2000 BCE". Pp: 156-159 in Miller, N. F. and Abdi, K., eds. *Yeki bud, yeki nabud: Essays on the archaeology of Iran in honor of William M. Sumner*. Los Angeles: Cotsen Institute of Archaeology.

- Potts, D. T., (2019). "Urdalika, Ardericca and Dāliki". Pp: 102-112 in Karlsson, M., ed. *The rod and measuring rope: Festschrift for Olof Pedersén*. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Potts, D. T., (2020). "'Un coup terrible de la fortune.' A. Clément and the Qurna disaster of 1855". Pp: 235-244 in Finkel, I.L. and Simpson, St J., eds. in *context: The Reade Festschrift*. Oxford: Archaeopress.
- Potts, D. T., (2021). "Some thoughts on the Indian lands of the Achaemenid Empire". Pp: 337-348 in Daryaei, T. and Rollinger, R., eds. *Iran and his histories: From the beginnings through the Achaemenid Empire*. Wiesbaden: Classica et Orientalia 29.
- Powell, T. S., (1835). *Personal narrative of a journey through part of Persia, in 1833-34, in a letter from Lieutenant T.S. Powell, of His Majesty's 40th Regiment; A.D.C. to the Right Hon. the Earl of Clare, Governor of Bombay and its Dependencies, &c.* London: C. Roworth and Sons.
- Preece, J. R., (1879). "Telegraphs in Persia". *Journal of the Society of Telegraph Engineers*, No. 8, Pp: 403-412.
- Rawlinson, H. C., (1857). "Observations on the Geography of Southern Persia, with reference to the pending Military Operations". *Proceedings of the Royal Geographical Society*, No. 1, Pp: 280-299.
- Rawlinson, H. C., (1880). "Notes on Capt. Durand's Report upon the Islands of Bahrein". *Journal of the Royal Asiatic Society* NS, No. 12/2, Pp: 201-227.
- Rendu Loisel, A.-C., (2016). *Les chants du monde: Le paysage sonore de l'ancienne Mésopotamie*. Toulouse: Presses Universitaires du Midi.
- Ritter, C., (1838). *Die Erdkunde von Asien*. Band VI. Erste Abtheilung. Drittes Buch. West-Asien. Iranische Welt. Berlin: G. Reimer.
- Sargent, J., (1836). *A Memoir of the Rev. Henry Martyn, B. D.*, 3rd ed. Boston: Perkins and Marvin.
- Scott Waring, E., (1807). *A tour to Sheeraz, by the route of Kazroon and Feerozabad...* London: T. Cadell and W. Davies.
- Smith, M. M., (2007). *Sensing the past: Seeing, hearing, smelling, tasting, and touching in history*. Berkeley/London: University of California Press.
- Smith, M. M., (2015). *The smell of battle, the taste of siege: A sensory history of the Civil War*. New York: Oxford University Press.
- Stack, E., (1882). *Six months in Persia*, vol. 1. London: Sampson Low, Marston, Searle, & Rivington.
- Sykes, P. M., (1902). *Ten thousand miles in Persia, or eight years in Irān*. London: John Murray.
- Tavernier, J., (2006). "Iranian toponyms in the Elamite Fortification Archive". *Beiträge zur Namenforschung*, No. 41, Pp: 371-397.
- Tavernier, J., (2007). *Iranica in the Achaemenid period (ca. 550-330 B.C.): Lexicon of Old Iranian proper names and loanwords, attested in non-Iranian texts*. Leuven/Paris/Dudley MA: Orientalia Lovaniensia Analecta 158.

- Thévenot, J. de., (1665). *Relation d'un Voyage fait au Levant...* Paris: Chez Thomas Iolly.
- Tolini, G., (2008). *Les travailleurs babyloniens et le palais de Taokè*. Arta 2008.002.
- Tolini, G., (2011). "La Babylonie et l'Iran: Les relations d'une province avec le coeur de l'Empire achéménide (539-331 avant notre ère)". Unpubl. PhD diss., Université Paris I — Panthéon-Sorbonne, École doctorale d'Histoire.
- Tomaschek, W., (1890). *Topographische Erläuterung der Küstenfahrt Nearchs vom Indus bis zum Euphrat*. Venna: Sitzungsberichte der Kais. Akademie der Wissenschaften in Wien, phil.-hist. Cl. 121.
- Toner, J., (2016). *A cultural history of the senses in Antiquity*. London: Bloomsbury.
- Van Buylaere, G., (2009). "I feared the snow and turned back". Pp: 295-306, in Luukko, M., Svärd, S. and Mattila, R., eds. *Of god(s), trees, kings, scholars: Neo-Assyrian and related studies in honour of Simo Parpola*. Helsinki: Studia Orientalia 106.
- Weeks, E. L., (1896). *From the Black Sea through Persia and India*. New York: Harper & Brothers.
- Whately, C., (2021). *A sensory history of ancient warfare: Reconstructing the physical experience of war in the Classical world*. Barnsley/Philadelphia: Pen and Sword Military.
- Wills, C. J., (1891). *In the Land of the Lion and Sun, or Modern Persia. Being Experiences of Life in Persia from 1866 to 1881*, new ed. London/New York/Melbourne: Ward, Lock and Co.
- Witherby, H. F., (1903). "An ornithological journey in Fars, south-west Persia". *The Ibis* 8th ser. No. 3, Pp: 501-571.
- Yate, A. C., (1917). "Travel Memories". *Scottish Geographical Journal*, No. 33/4, Pp: 163-174.
- Zehbari, Z., (2020). *The Borazjan Monuments: A Synthesis of Past and Recent Works*. Arta 020.002.
- Zorzi, N., (2019). "Rude remarks not fit to smell": Negative value judgments relating to sensory perceptions in ancient Mesopotamia. Pp: 217-252 in Schellenberg, A. and Krüger, T., eds. *Sounding sensory profiles in the Ancient Near East*. Atlanta: SBL Ancient Monographs Series 25.